

**درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری**

**14011012**

**موضوع**: استصحاب امور اعتقادی /تنبیهات /استصحاب

**خلاصه مباحث گذشته:**

در جلسۀ گذشته با محوریت کلمات مرحوم آقای صدر به بحث از امکان جایگزینی استصحاب نسبت به قطع موضوعی پرداخته و گفتیم هر چند به لحاظ ثبوتی این امکان وجود دارد اما استظهار آن از اطلاق ادله مشکل است.

در این جلسه به ادامۀ کلمات مرحوم آقای صدر و حاشیۀ آقای حائری در این زمینه خواهیم پرداخت.

# تقریب محقق نائینی و محقق خوئی برای اثبات جایگزینی استصحاب نسبت به قطع موضوعی

محقق خوئی[[1]](#footnote-1) و محقق نائینی[[2]](#footnote-2) برای اثبات جایگزینی استصحاب نسبت به قطع موضوعی تقریبی دارند که به یکجا بازگشت نموده و دارای یک نقطۀ مشترک است و آن نقطۀ واحد عبارت از آن است که مفاد مستقیم یا مفاد کنایی دلیل استصحاب نهایتاً تعبد به یقین و جعل یقین است در نتیجه تمام آثار طریقی و موضوعی یقین بر یقین تعبدی و جعلی نیز مترتب می­شود.

## اشکال مرحوم آقای صدر به تقریب مذکور: تهافت در عالم لحاظ

مرحوم آقای صدر[[3]](#footnote-3) در اشکال به این تقریب فرموده­اند این تقریب مستلزم تهافت در عالم لحاظ است چه این که در موضوع «لا ینقض الیقین بالشک»[[4]](#footnote-4)، شک اخذ شده است پس وجود شک در موضوع مفروض دانسته شده لذا معنا ندارد در ناحیۀ محمول موضوعی که مفروض الوجود انگاشته شده را نفی نموده و بگوییم از یک طرف شک وجود دارد و از یک طرف شک وجود ندارد چون فرض این است که «لا ینقض الیقین بالشک» در مقام جعل یقین است و لازمۀ این تفسیر آن است که متکلم در موضوع شک را موجود و در محمول آن را نفی نموده باشد و چنین چیزی مستلزم تهافت است.

### بررسی اشکال مرحوم آقای صدر

سابقاً پاسخی به ذهن ما رسیده بود که به نظر می­­رسد حاشیۀ آقای حائری ناظر به همین پاسخ و دفع آن است.

### پاسخ بدوی به اشکال مرحوم آقای صدر: تعدد لحاظ موضوع و محمول

محصل پاسخی که ما در ذهن داشتیم عبارت از این است که ما دو گونه لحاظ داریم؛ یک بار موضوع را بدون لحاظ حکم در نظر می­گیریم و یک بار آن را همراه با لحاظ حکم و به این شکل تهافت حل می­شود چون در موضوع بدون لحاظ حکم، شک مفروض است ولی در موضوع با لحاظ حکم، شک منتفی می­شود و این مطلب اشکالی ندارد همچنانکه در روایات گفته شده «کثیر الشک لیس بشاکّ» که از یک سو در ناحیۀ موضوع کثیر الشک بودن را مفروض گرفته و از سوی دیگر در ناحیۀ محمول شاک بودن را منتفی دانسته است. همچنین در قضیۀ «شکّک لیس بشکّ» از یک سو در ناحیۀ موضوع شک را مفروض الوجود دانسته و از ناحیۀ دیگر در محمول آن را نفی نموده است پس اثبات یک شیء به یک لحاظ و نفی آن به لحاظ دیگر نه تنها مستلزم تهافت نیست بلکه در لسان عرف امری بسیار شایع و معهود است.

عبارت ﴿ما رمیت اذ رمیت﴾[[5]](#footnote-5) نیز به همین شکل است چه این که از یک سو رمی نبی اکرم صلوات الله علیه و آله را مفروض الوجود دانسته و از یک سو آن را نفی نموده است پس اثبات و نفی به دو لحاظ مختلف است چون مقصود آیۀ شریفۀ ذکر شده آن است که رمی از یک جهت به نحو ظاهری ملاحظه می­شود و به نبی اکرم صلوات الله علیه و آله اسناد داده می­شود و از جهت دیگر به نحو حقیقی ملاحظه می­شود و از ایشان نفی شده و به خداوند متعال نسبت داده می­شود و همین تعدد لحاظ تهافت را برطرف می­کند یعنی خداوند در خطاب به نبی اکرم می­فرماید رمیی که به حسب ظاهر توسط تو انجام شده به حسب واقع مستند به خداوند بوده و تأثیری که خداوند در این نبرد داشته بسیار بیشتر از تأثیر شما بوده است.

خلاصه این که می­توان به یک لحاظ یک طرف نقضین و به لحاظ دیگر طرف دیگر را اثبات کرد و در ما نحن فیه بدون ملاحظۀ تنزیل شک اثبات شده و با ملاحظۀ تنزیل نفی شده است.

آقای حائری این پاسخ را ذکر نموده و به صدد دفع آن بر آمده است اما پیش از پرداختن به کلام ایشان شایان ذکر است که سابقاً به تقریبی از محقق عراقی برخورد کرده بودیم که محصلش عبارت از این بود که در عالم اعتبار و تنزیل می­توان ضدین را با یکدیگر جمع نمود و مفاد دلیل استصحاب نیز از همین قبیل است چه این که شارع مقدس در مقام تنزیل فرموده است «ایها الشاک انت متیقن» بنابراین در عالم اعتبار و تنزیل و ادعای لغوی می­توان از این اسلوب استفاده کرد.

### دفع پاسخ بدوی مذکور: لزوم ملاحظۀ موضوع به نحو لا بشرط از محمول

ممکن است برای دفع پاسخ ذکر شده و تقویت اشکال مرحوم آقای صدر به تقریبی دیگر تمسک شود مبنی بر این که ملاحظۀ شک به صورت لولا الحکم در ناحیۀ موضوع و مع الحکم در ناحیۀ محمول، مشکلی را حل نمی­کند چون برای حمل نمودن محمول بر موضوع، لازم است موضوع را نسبت به محمول لا بشرط ملاحظه کنیم و حال آن که در ما نحن فیه موضوع بشرط لای از محمول ملاحظه شده است.

به طور مثال در قضیۀ «زید عالم» زید موضوع و عالم محمول است و برای صحت حمل عالم بر زید لازم است زید را لا بشرط از عالم بودن ملاحظه کنیم چون اگر زید نسبت به عالمیت، بشرط شیء ملاحظه شود، مفاد قضیه، «زید العالم، عالم» خواهد بود و این قضیه به نحو ضرورت به شرط محمول بوده و مطلب جدیدی را بیان نمی­کند. همچنین اگر زید نسبت به محمول، بشرط لا ملاحظه شود مفاد قضیه، « زید غیر العالم، عالم» خواهد بود و چنین چیزی معنا ندارد.

در ما نحن فیه نیز گفته شد در ناحیۀ موضوع، وجود شک و عدم یقین مفروض است پس موضوع نسبت به یقین بشرط لا است نه لا بشرط در نتیجه معنا ندارد در ناحیۀ محمول متیقن بودن را بر موضوع حمل کنیم پس اگر می­خواهید محمول متیقن بودن را بر زید حمل کنید لازم است زید را نسبت به یقین لا بشرط ملاحظه کنید و حال آن که در پاسخ ذکر شده، زید در ناحیۀ موضوع، شاک و و بشرط لای از یقین فرض شده نه لا بشرط از یقین.

البته آقای حائری به بیانی دیگر پاسخ ذکر شده را دفع نموده­اند که در آینده به آن خواهیم پرداخت.

### پاسخ اصلی به اشکال مرحوم آقای صدر

برای حل این شبهه که موضوع باید لابشرط از محمول ملاحظه شود و در ما نحن فیه موضوع بشرط لا ملاحظه شده است می­توان به دو بیان تمسک نمود و اشکال مرحوم آقای صدر را با این دو بیان پاسخ داد.

#### پاسخ اول: تفکیک بین مفاد کان و مفاد صار

بیان اول این است که مفاد قضایا به دو نحو است؛ مفاد برخی از قضایا، از قبیل مفاد کان است و مفاد برخی دیگر، از قبیل مفاد صار است و لا بشرط ملاحظه نمودن موضوع نسبت به محمول تنها در نوع اول شرط است.

در قضیۀ به نحو مفاد کان گفته می­شود «زید عالم» که در آن زید به نحو لا بشرط از عالم بودن و نبودن ملاحظه شده و عالم بر آن حمل شده است پس در این نوع از قضایا لازم است موضوع را لا بشرط از محمول اخذ کنیم.

اما در قضیۀ به نحو مفاد صار گفته می­شود «زید صار عالماً» که معنایش آن است که زید جاهل عالم شد پس در این نوع از قضایا موضوع نه لا بشرط بلکه بشرط لای از محمول ملاحظه می­شود.

اگر مفاد قضایای شرعیه را از قبیل مفاد کان بدانیم اشکال وارد است اما به نظر می­رسد مفاد این قضایا از قبیل مفاد صار است در نتیجه نه تنها لازم نیست موضوع را لا بشرط ملاحظه کنیم بلکه باید موضوع را بشرط لای از محمول ملاحظه کنیم چون معنای مفاد صار تغییر وضعیت موضوع از حالتی به حالت ضد است.

این تحلیل مسیر برخی از مباحث همچون مبحث ترتب را بسیار تغییر می­دهد و مسیر قول به ترتب را هموارتر می­کند و به لحاظ صورت بندی، می­تواند مسیر بهتری را برای دفع اشکالات ترتب فراهم نماید که در اینجا قصد ورود به آن را نداریم.

در ما نحن فیه نیز وقتی گفته می­شود «کثیر الشک لیس بشاک» شارع مقدس به صدد آن است که کثیر الشک را از شاک بودن ساقط نموده و وضعیت او را تغییر داده و او را متیقن بشمارد و اساساً معنای تعبد به ضد یک شیء تبدیل احد الضدین به ضد دیگر است و این سنخ از قضایا از سنخ مفاد صار هستند.

خلاصه این که مفاد دلیل استصحاب، از قبیل مفاد صار است و همانطور که گفته شد در قضایایی که از قبیل مفاد صار هستند نه تنها بشرط لا بودن موضوع نسبت به محمول لزومی ندارد، بلکه موضوع باید بشرط لای از محمول ملاحظه شود.

#### پاسخ دوم: لا بشرط بودن شک واقعی نسبت به یقین تعبدی

تقریب ذکر شده برای پاسخ بدوی مذکور این بود که شک در موضوع لولا الحکم ملاحظه شده و در محمول مع الحکم و در ادامه نسبت به دفع این پاسخ به این شبهه اشاره شد که در قضایا لازم است موضوع لا بشرط از محمول ملاحظه شود که در ادامه با تکیه بر مفاد صار به این شبهه پاسخ دادیم. اما می­توان پاسخ اشکال مرحوم آقای صدر را با تقریبی دیگر مطرح که حتی بدون مطرح کردن مفاد صار و با تحفظ بر مفاد کان نیز مشکلی بوجود نیاید.

تقریب مورد نظر آن است که مفاد دلیل استصحاب عبارت از این است که «ایها الشاک واقعاً انت لیس بشاک تعبداً» و همانطور که پیداست شاک واقعی نسبت به متیقن تعبدی لا بشرط بوده و شبهۀ مورد نظر و اشکال مرحوم آقای صدر پاسخ داده می­شود.

در این قضیه شاکی که در موضوع اخذ شده شاک واقعی است و شاکی که در محمول اخذ شده شاک تعبدی است و همین تعدد جهت موجب رفع تهافت می­شود و اشکال لا بشرط بودن موضوع نسبت به محمول نیز برطرف می­شود چون شاک واقعی نسبت به شاک بودن یا نبودن در عالم تنزیل، لا بشرط است.

عبارت ﴿ما رمیت اذ رمیت﴾[[6]](#footnote-6) نیز از همین قبیل است یعنی رمیی که به نبی اکرم صلوات الله علیه و آله اسناد داده شده، رمی ظاهری است و رمیی که از ایشان نفی شده رمی حقیقی است و این تعدد جهت از حیث واقعی و ظاهری بودن تناقض را برطرف می­کند لذا آیت الله والد می­فرمودند شرط دیگری که باید به شروط تناقض اضافه شود وحدت ظاهری و واقعی بودن است. البته تمام وحدت­های هشتگانه­ای که در تناقض شرط دانسته شده، به وحدت موضوع و محمول و حمل بازگشت می­کند و این هشت وحدت در حقیقت تحلیل سه وحدت است و در مثال رمی، یا وحدت حمل منتفی شده و منشأ رفع تناقض شده است و یا وحدت محمول از بین رفته و منشأ رفع تناقض می­شود به این معنا که یک بار رامی حقیقی را محمول قرار می­دهیم و آن را از موضوع سلب می­کنیم و یک بار رامی ظاهری را محمول قرار می­دهیم و آن را بر موضوع حمل می­کنیم.

در ما نحن فیه نیز شارع می­گوید ای کسی که واقعاً شاک هستی، تعبداً شاک نیستی بلکه متیقن هستی و همانطور که پیداست وقتی شاک مأخوذ در موضوع را نسبت شاک مأخوذ در محمول به دو معنا گرفتیم شاک موضوع نسبت به شاک محمول لا بشرط خواهد شد یعنی شاک واقعی نسبت به شاک بودن یا نبودن در عالم تعبد لا بشرط است و این تصویر کاملاً عرفی می­باشد و هیچ اشکالی ندارد.

### عبارت آقای حائری در حاشیه

آقای حائری[[7]](#footnote-7) در اینجا برای دفع پاسخ بدوی ذکر شده، به بیانات دیگری متوسل شده­اند و بحث را بیشتر بر تکیه بر مبانی محقق نائینی دنبال نموده­ و عمدۀ بحثشان با تکیه بر این نکته است که پاسخ بدوی ذکر شده، با مبانی محقق نائینی سازگار نیست در حالی که ما اصرار نداشتیم بحث را طبق مبانی محقق نائینی دنبال کنیم ولی بهر حال به بررسی عبارت ایشان می­پردازیم.

قد تقول: لا يوجد تهافت في المقام؛ لأنّ المستفاد من نفي الشكّ مثلًا: أنّ الشكّ الموجود في ذاته و بقطع النظر عن الجعل و الاعتبار منفيّ جعلًا و اعتباراً، فما فرغ المتكلّم عن وجوده هو ذات الشكّ التكويني و بقطع النظر عن الجعل و الاعتبار، و ما أثبته من اليقين هو اليقين الجعلي و الاعتباري، و لا تنافي بين الأمرين، و هذا ما يفهم من مثل قوله: (شكّك ليس بشكّ).

باید دانست ایشان در تقریب پاسخ، تقریب اول را ذکر نموده­اند که شاک در موضوع، لولا الحکم ملاحظه شده ولی در محمول مع الحکم ملاحظه شده است که گفتیم برای حل اشکال این تقریب باید به مفاد صار متوسل شد اما شاید تقریب دقیق­تر که در کلام ایشان نیامده، تقریب دوم باشد که حتی بر اساس مفاد کان نیز اشکالی به آن وارد نمی­شود و آن تقریب این بود که شاک در موضوع واقعی ملاحظه شده و شاک در محمول تعبدی و تنزیلی ملاحظه شده است.

تذکر این نکته مفید است که مفاد صار نیز قابلیت بازگرداندن به مفاد کان را دارا می­باشد؛ مثلاً بجای «زید صار عالماً» می­توان گفت «زید الذی کان جاهلاً فی السابق، عالم فی اللاحق» اما اگر بخواهیم تفکر منطقی را به نحوی صورت­بندی کنیم که به واقعیات موجود در محاورات عرف نزدیک­تر باشد به نظر می­رسد باید در کنار مفاد کان، مفاد صار را نیز در برخی از قضایا مد نظر قرار دهیم.

ممکن است گفته شود، در «زید صار عالماً» نیز موضوع، نسبت به صیرورت لا بشرط است بنابراین در قضایایی که از قبیل مفاد صار هستند نیز، موضوع لا بشرط است نه بشرط لا. اما این مطلب صحیح نیست چون در «زید صار عالماً» محمول عالم است نه صار و زید نسبت به عالم بشرط لا است؛ صار محمول نیست بلکه نسبت یا به عبارتی طور نسبت است لذا صار در عرف محاورات به عنوان فعل ناقصه شناخته می­شود یعنی زید را موضوع یا مبتدا قرار می­دهند و عالم را محمول یا خبر قرار می­دهند و صار را به عنوان فعل ناقصه بر مبتدا و خبر داخل می­کنند. همچنانکه در زبان فارسی گفته می­شود «زید عالم شد» که در آن زید موضوع و عالم محمول و شد نسبت است هر چند در زبان فارسی عالم شدن خودش می­تواند به عنوان فعل مرکب محمول قرار گیرد اما تکیۀ ما بیشتر در زبان عربی است که در آن صار فعل نیست بلکه به منزلۀ هیأت است یعنی معنای آن معنایی است که توسط هیأت جملۀ خبریه، افهام می­شود البته همراه با یک مفهوم زائد که عبارت است از صیرورت.

خلاصه این که نسبت بین موضوع و محمول گاهی نسبت کان و گاهی نسبت صار است لذا اگر مفاد صار را از مفاد کان تفکیک کنیم به واقعیاتی که در محاورات عرف وجود دارد نزدیک­تر شده­ایم و به تحلیل بهتر و ساده­تری از واقعیت­های عرفی دست یافته­ایم چون ما در علم منطق الفاظی که در ادبیات عرفی وجود دارد را با قدری بالا و پایین کردن در چارچوب منطقی قرار می­دهیم و هر چقدر چارچوب­های منطقی ما به واقعیت­های کلام عرفی نزدیک­تر باشد بهتر است؛ پس هرچند بتوان «زید صار عالماً» را به «زید الذی کان جاهلاً فی السابق، عالم فی اللاحق» بازگرداند اما این دو قضیه، دو مفهوم متفاوت و البته متلازم را افهام می­کنند بنابراین برای تحلیل بهتر باید قضایایی که از قبیل صار هستند را از مفاد کان جدا کنیم.

#### اشاره به مبنای محقق نائینی در تفکیک بین تنزیل و اعتبار

آقای حائری بحث را به نحو دیگری دنبال کرده­اند که در جلسۀ آینده به آن خواهیم پرداخت.

محقق نائینی در مبانی خود بین جعل و اعتبار و بین تنزیل تفکیک می­کنند و جعل و اعتبار را از مقوله­ای غیر از تنزیل قلمداد می­کنند و برای هر یک احکامی قائل هستند.

آقای حائری نیز با تکیه بر همین مبنا بحث را دنبال نموده است و فرموده است با توجه به این مبنا تهافت مورد نظر حل نمی­شود که مناسب است به کلام مرحوم آقای صدر و حاشیۀ آقای حائری در این بخش مراجعه شود اما ما قصد ورود به جزئیات مبنای محقق نائینی را نداشته و تنها به شکل گذرا به این نکته اشاره می­کنیم که به عقیدۀ ما جعل و اعتبار، حقیقی غیر از تنزیل ندارند و جعل و اعتبار به تنزیل باز می­گردد ولی محقق نائینی این دو را در دو باب مستقل قرار داده و ما در حدی که مناسب این بحث باشد در جلسۀ آینده در مورد این مبنا صحبت می­کنیم.

این بحث در تبیین حقیقت اعتبار مفید است و به عقیدۀ ما، چیزی غیر از تنزیل به نام جعل و اعتبار وجود ندارد.

1. دراسات في علم الأصول، ج‏3، ص: 59-61 [↑](#footnote-ref-1)
2. (آدرس احتمالی) أجود التقريرات، ج‏2، ص: 9-14 [↑](#footnote-ref-2)
3. مباحث الأصول، ج‏5، ص: 280 [↑](#footnote-ref-3)
4. الكافي (ط - الإسلامية) / ج‏3 / 352 / باب السهو في الثلاث و الأربع ..... ص : 351 [↑](#footnote-ref-4)
5. الأنفال : 17 [↑](#footnote-ref-5)
6. الأنفال : 17 [↑](#footnote-ref-6)
7. هامش مباحث الأصول، ج‏5، ص: 279 [↑](#footnote-ref-7)